

تقابل عشق و عقل در آثار امیر خسرو دهلوی^۱

فرنوش پارسه^۱، حمیدرضا قانونی^۲

^۱ دانشجوی دانشگاه پیام نور ایلام، زبان و ادبیات فارسی

^۲ استادیار دانشگاه پیام نور نجف آباد

چکیده

شاعران در جوامع و زمان های مختلف، از عقل و عشق گفته و سروده اند. امیر خسرو دهلوی، شاعر پارسی گوی قرن هفتم و متخلص به طوطی هند، نیز در این مقوله تصاویر و صورت های زیبایی آفریده است و وجود تعبیر و تصویر هایی که بیشتر با سرزمین هند پیوند دارد در این تقابل ها مورد توجه است. آشنایی و پرچمداری امیر خسرو در عرفان سرزمین هند سبب می شود تا عشق او در بیشتر موارد به حضرت الوهیت مصداق یابد و همانند شاعران دیگر این اعصار حافظ، مولوی و سعدی به برتری عشق بر عقل می انجامد. او معتقد است که کسی که عشق نمی ورزد، سیاه دل است و اگر عاشق هزار سال زیر خشت و گل باشد، محال است معشوق را از یاد ببرد. در این نگاه عشق برتر از عقل تصویر می شود. عشق لاجرم گوهر عقل را از بین می برد و عقل جزئی یا عقل معاش همیشه در مقابل شاهباز عشق به زانو در می آید. او همچنین جان را در مقابل عشق بی ارزش و نامحرم می شمارد و گذشتن از آن را اولین گام برای رسیدن به عشق می داند و بر این اعتقاد است که کاش هزار جان می داشت که فدای عشق می کرد. باور امیر خسرو این است که عشق چون چشم است، لکن از او انتظار شنیدن و پذیرفتن پند را از جانب دوست یا دشمن نباید داشت زیرا پند عاشق را سوخته ترمی کند و نمک بر زخم او می زند.

واژه های کلیدی: امیر خسرو دهلوی، عقل، عشق، حقیقت، جان، پندپذیری.

^۱ داوری و گزینش توسط کنگره بین المللی زبان و ادبیات مشهد

۱- مقدمه

در هر دوره‌ای شاعران توان دربارہی موضوع های مختلف شعرها سروده اند. بعضی از موضوعات در تمام عصرها وجود داشته و هر کدام بر حسب توانایی و قدرت سخنوری خود حق مطلب را ادا کرده‌اند. موضوع عقل و عشق جز مواردی است که بیشتر شعرا از آن سخن گفته و هر کدام از این دو مقوله پیروانی دارد. عقل و عشق و تقابل آن‌ها پیوسته در هر دوره و در اشعار هر شاعری جایگاهی ویژه دارد؛ وجود این دو عنصر در آثار و اشعار عرفانی، خود تأمل بیشتری را می‌طلبد؛ با مراجعه به آثار ادبی و منظومه های کهن می‌توان به جایگاه این دو نیروی متضاد پرداخت و به تصاویر و ایماژهایی که شاعران از رهگذر این دو جوهر توجه فراوانی کرد، دقت بیشتری کرد. ما در این جستار مقابله‌ی عقل و عشق را در آثار نظر امیر خسرو دهلوی، شاعر پارسی گوی هند، مورد بررسی قرار داده‌ایم. وی عاشق صادق را بی‌قرار عشق و معشوق می‌داند. معشوق او در بیشتر موارد خداست و در پاره‌ای از غزلهایش گاهگاهی از عشق زمینی نیز می‌گوید و گاه عاشق صادق را بی‌قرار عشق و معشوق می‌داند. این عشق شامل همه‌ی موجودات و حتی جمادات است. امیرخسرو جز عارفانی است که مرکب عقل را در محضر عشق لنگ می‌داند و می‌گوید: اگر با عشوه می‌خواهی راه خود را پیش ببری، پس از کوی عقل نرو و از با بسم الله گفتن از عقل را کنار بگذار. اگر عاشق (حقیقت) شده‌ای پیاله ای از شراب الهی بنوش و خود را از عقل رها ساز، زیرا مانع توست، وی عاشق را فدایی می‌داند و معتقد است هرگاه شعله‌ی عشق بر عاشق بتابد، عقل همانند پروانه برای وصال به معشوق فدا می‌شود و خود را به آتش می‌زند و در این بین عشق گناهی ندارد، همچنان که اگر کسی در دریا غرق شود، دریا مقصر نیست و به ناچار عشق گوهر عقل را از بین می‌برد. این تصاویر و نمونه های فراوان آن از برترین تصویر های شعر امیرخسرو است. او بر این باور است که در راه عشق ز دل، فکر سلامت خطاست. در این نوع عشق نیز سخنان امیر قابل تأمل است؛ او بر این عقیده است که جان در برابر عشق نامحرم است و بدون بیم باید از آن گذشت تا به عشق حقیقی رسید. سلامتی و حفظ جان برای عاشق بی‌معنی است و از دست دادن جان نه تنها ناراحتی ندارد بلکه باید شاکر بود. در این راه چون عاشق از عقل دست شسته است، لاجرم پندپذیری امکان ندارد. چه پندی که از جانب دشمن باشد بسی ناگوار است و اگر از طرف دوست باشد ناگوارتر! کسی که عاشق را پند می‌دهد خود از عشق بی‌خبر است و آتش عشق را دمیده و عاشق را سوخته تر می‌کند. اگر جانب انصاف را رعایت کنیم می‌بینیم که امیر خسرو از پر کار ترین شاعران بوده است. «جامی می‌گوید: او نود و نه کتاب تصنیف کرده است» (شکیبا، ۱۳۷۰: ۱۳۴) و حقا که در توصیف عشق و مقابله‌ی آن با عقل کم نظیر است. او با احساس سرشار و معرفت و استعداد ذاتی خود ابیات بسیار زیبایی را آفریده است. ما با مطالعه‌ی و بررسی دیوان غزلیات این شاعر پر آوازه‌ی هند، ابتدا توضیح مختصری از زندگی امیرخسرو دهلوی و آثار او، و سپس موضوع عشق، عقل و مقابله‌ی آنها، ارزش جان در برابر عشق و پندپذیری را در اشعارش دسته‌بندی کردیم و به نتایجی دست یافتیم که همراه نمودار بسامد این مفاهیم در ذیل می‌آوریم. امید است این تحقیق همچنانکه در ادامه تحقیق‌های انجام شده دربارہی این شاعر بزرگ است، راهگشا و دریچه‌ای تحقیق‌های دیگر برای شناخت هرچه بیشتر امیرخسرو و استفاده‌ی بهینه از گنجینه‌ی اشعار او باشد.

۲- زندگی و آثار امیرخسرو دهلوی

حکیم ابوالحسن یمین الدین، امیر خسرو دهلوی از شاعران پارسی‌گوی هندوستان است. او در سال ۶۵۱ هجری قمری در پتیالی هند دیده به جهان گشود. امیرخسرو بر زبان‌های فارسی، عربی، ترکی و سانسکریت تسلط داشت و از موسیقی نیز بهرمنند بوده و از موسیقیدانان مشهور زمان خود به شمار می‌رفته است، شاید این دلیل انتخاب تخلص «طوطی» برای اوست.

وی در غزل سرایی پیرو سعدی بود و غالباً مضامین عشقی و مسایلی عرفانی را به زبان ساده و پرسوز در بحرهای کوتاه و لطیف بیان می‌کرد و به همین علت به سعدی هند مشهور بود. امیر خسرو طبعی روان و ذوقی سرشار داشته است. در دیوان او به سبکهای مختلف شعری برمی‌خوریم و این، به خاطر طبع روان اوست که از ابتدای کودکی آن را به کار گرفته بود و می‌توانست در هر نوعی از شعر از آن استفاده کند. به گفته‌ی خود او در مثنوی از نظامی^۲، در موعظه و حکمت از سنایی و خاقانی و در قصاید از رضی الدین نیشابوری و کمال الدین اسماعیل معروف به خلاق المعانی پیروی می‌کرد. امیر خسرو سرانجام در سال ۷۲۵ هجری قمری در دهلی دیده از جهان فروبست.

امیر خسرو دهلوی بزرگترین شاعر پارسی‌گوی هند و از شاعران شیرین سخن ادب پارسی است و از الفاظ و معانی شاعران متصوف ایرانی سود می‌جست و در نظم و نثر استاد بود. از عوامل موفقیت او علاوه بر همنشینی و هم‌سخنی ادیبان و شاعران در خانه نیای مادری خود پرورش او در فضای ادبی، ذوق سرشار، طبع قدرتمند، تسلط بر زبان‌های گوناگون، خلق ترکیبهای تازه و اندیشه‌های نو را می‌توان بیان داشت که همه‌ی این عوامل توانست تازگی و طراوت خاصی به اشعارش ببخشد و در آثارش، مضامین نو و معانی زیبایی را متجلی سازد و به خاطر همین هم شاعران و نویسندگان پس از او، بارها از او به استادی یاد کرده‌اند. با توجه به بعضی از غزل‌های حافظ، مشخص می‌شود که وی با اشعار و غزلیات خسرو آشنایی داشته و تا حدی تحت تأثیر او بوده‌است.

امیر خسرو دهلوی آثار بسیاری از خود باقی گذاشته که از نمونه‌های سبک عراقی به شمار می‌روند. از جمله‌ی آنها دیوان قصاید و غزلیات اوست. غزلیات امیر خسرو سرشار از سمبل‌های عاشقانه‌ی صوفیانه و وصف طبیعت با کاربرد لوازم و اصطلاحات می‌خواهی همراه هستند و در این نوع اشعار، معشوق دارای رنگ و بویی خدایی است. دیوان امیر خسرو، شامل پنج دفتر^۳، هریک دارای دیباچه‌ای متضمن سوانح عمر و نکاتی در اسلوب شعری او به قلم خود شاعر است. دیوان امیر خسرو بارها در هند، پاکستان و ایران تصحیح و چاپ شده‌است. از دیگر آثار این شاعر بزرگ تاریخ علایی یا "قراین الفتوح"، رسایل العجاز یا "اعجاز خسروی"، نه سپهر، قران‌السعدین، تاج الفتوح، مثنوی خضرخان و دولرانی (منظومه عشقیه) واز اشعار: قصیده شکواییه، ماتم غم، آینه‌داری دل را نیز بدو نسبت داده‌اند. افکار و اشعار او تحت تأثیر تصوف و سرشار از سمبل‌ها و تصاویر قرار است. از موضوعات اصلی اشعار امیر خسرو که شامل سمبل‌های معنوی زبان شاعری اوست، موضوع عشق و قدرت آن در برابر عقل و ارزش و برتری آن نسبت به جان است.

اگر قضاست که میرم به عشق تو، آری به کارهای قضا و قدر چه کار مرا

به طاعتم طلبند و به عشرتم خوانند من و غم تو، به کار دگر چه کار مرا

طلاق داده دل و عقل و هوش را، خسرو به گشت کوی تو با این حشر چه کار مرا (دهلوی، غزل: ۷۹)

^۲ - به تقلید او خمسه‌ای ساخته‌است: مطلع‌الانوار، شیرین و خسرو، مجنون و لیلی، آئینه اسکندری، هشت بهشت.

^۳ - تحفه الصغر، وسط‌الحویه، غره‌الکمال، بقیه‌ی نقیه، نه‌ایة‌الکمال

عقل در تقابل عشق

در سوره‌ی مائده آیه‌ی ۵۴ خداوند می‌فرماید: «يَحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَ». یعنی: «(خدا) ایشان را دوست دارد و ایشان او را دوست دارند». این آیه کمال اصلی محبت و عشق و رابطه‌ی دو طرفه بین خداوند و انسان را نشان می‌دهد به گونه‌ای که هستی انسان همه متوجه خداوند و حب الهی هم متوجه او است. اکثر عارفان از این محبت و عشق الهی سخن گفته‌اند. سیف‌الدین باخرزی درباره‌ی آیه «يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ» می‌گوید: که اولاً عاشقی در جهان با عشق به خداوند آغاز شده است و عشق انسان به خداوند نتیجه‌ی محبتی است که او در ازل با انسان داشته است. به همین دلیل همه‌ی انسانها در هر حال عاشقند و هر کس به چیزی یا کسی عشق می‌ورزد و اختلاف آنان در معشوق هائی است که اختیار کرده‌اند و این ناشی از همت آنان است، اما در نهایت کمال عشق معبود یکتاست و عشق امری ذاتی است:

عشق از دل ماکم نتوان کرد که ذاتی ست چون مایه آتش که ز خارا نتوان شست (دهلوی، غزل: ۱۲۱)

فتنه اهل نظر چون به جهان طلعت اوست نظر عاشق شیدا همه بر صورت اوست

عشق آن روی بلایی و منش می‌طلبم هر که را معرفتی هست، بلا نعمت اوست

هوس زاهد بیچاره بهشت است و نعیم طلب عاشق شیدا همگی رحمت اوست (دهلوی، غزل: ۲۰۳)

رسول خدا که همه‌ی جهانیان به عظمت وی متفق‌اند، می‌فرماید: «رَأْسُ الْعَقْلِ بَعْدَ الدِّينِ التَّوَدُّدُ النَّاسِ وَ اصْطِنَاعُ الْخَيْرِ إِلَى كُلِّ بَرٍّ وَ فَاجِرٍ». «بعد از دین اساس عقل، دوستی با مردم و نیکی به هر انسان خوب و بد است» (نوری، ۱۳۶۸: ج ۱: ۳۵۳).
 وحضرت رضا (ع) نیز فرموده است: نصف عقل آدمی اظهار دوستی و محبت نسبت به عموم مردم است. با توجه به این احادیث از نظر پیامبر و امامان بزرگ اسلام بعد از ایمان به خدا و یگانگی او، محبت و عشق به همه‌ی انسانها چه نیکوکار و چه غیر آن از نشانه‌های عقل و خرد است و می‌توان از مفهوم این احادیث ارزش عشق را استنباط کرد. با توجه به احادیثی که در کتاب «تصنیف غررالحکم و دررالکلم» آمده است، از جمله صفت‌هایی که برای انسان عاقل بیان شده است عبارتند از: کسی که مطیع تر در برابر خداوند باشد، نزدیک ترین افراد به خداوند، دوری از هر پستی، پیروی از خردمندان و دوراندیشی (انصاری نسب، ۱۳۹۱). هر چند که این اوصاف با عاشق مدنظر عرفا مغایرتی ندارد و آنها عشق حقیقی و الهی را، ثمره و محصول عقل می‌دانند ولی با وجود این که مذمت عقل از سوی عرفا مورد تأیید اسلام نیست و همچنان عقل را راهنمای بشر می‌دانند.

دانشمندان نیز تعاریف مختلف و متفاوتی از عقل بیان کرده‌اند. فارابی می‌گوید: «مردم معتقدند که عاقل کسی است که نیاز به دین دارد و دین هم نزد آن‌ها همان فضیلت است. بنابراین مقصودشان از عاقل، کسی است که فاضل و خوش رأی در استنباط خیر و شر باشد و آن‌ها دریغ دارند که اسم عاقل را بر کسی که خوش رأی در استنباط شرور است، اطلاق کنند، بلکه او را فریبکار و زیرک و نظایر آن می‌نامند» (الخانجی، محمد امین، ۱۹۰۷: م ۴۵). از نظر عقل گراها جوهره انسان را همان عقل آدمی تشکیل می‌دهد و نه چیز دیگر، عقل یعنی قوه تفکر و قوه اندیشیدن، از نظر این گروه که فلاسفه قدیم و فلاسفه اسلامی از جمله بوعلی سینا هم از آن‌هاست. آن‌ها مدعی بودند که انسان کامل یعنی انسان حکیم و کمال انسان در حکمت انسان است و مقصودشان از حکمت یا حکمت نظری است یعنی یک دریافت کلی صحیح از مجموع هستی و یا حکمت عملی است یعنی تسلط کامل عقل انسان بر همه غرائز و همه قوا و نیروهای وجودش. این مکتب، مکتب عقل و حکمت است (مطهری، ۱۳۵۷: ۷۴-۷۲).

عرفا و به خصوص صوفیان شخصیت و حقیقت انسان را عقل انسان و فکر انسان نمی دانند بلکه عقل و فکر را یک ابزار می دانند و شخصیت حقیقی هر کسی را آن چیزی می دانند که از او به دل تعبیر می کنند البته شکی نیست که دلی که یک عارف می گوید مقصود دل جسمی نیست، بلکه دل یعنی آن مرکز احساسات و عواطف و محل کسب معارف شهودی، مکاشفات، مشاهدات عرفانی است. (مطهری، ۱۳۵۷: ۱۱۵-۱۱۳).

قلب باشد نه دل آن که تو در وی بینی ته همه عقل و زبر پاره عشق اندوده (دهلوی، غزل: ۱۷۶۵)

دل چیست؟ مرده چوبی، چون سوز عشق نبود گل چیست؟ کاه برگی، چون رنگ و بونماند (دهلوی، غزل: ۷۸۱)

دل بی عشق را من دل نگویم تن بی سوز را جز گل نگویم (دهلوی، غزل: ۱۲۸۹)

ابوحامد غزالی در احیاء علوم الدین (کتاب العلم، شرف العقل)، در جواب این پرسش که به چه دلیل صوفیان عقل را مورد نکوهش قرار داده اند گفته است: عقل در این موارد نه به معنای مخلوق اول و اشرف موجودات، بلکه به معنای «مجادله و مناظره» در نظر گرفته شده است. پاسخ غزالی از لحاظی درست است ولیکن دقیق نیست و به همین دلیل همگان با آن موافق نبوده اند، چنانکه بعضی گفته اند که منظور از عقلی که ضد عشق است، عقلی است که در انسان است و جزئی خوانده می شود» (پور جوادی، ۱۳۸۵: ۶۰۵). همچنین عشقی که عارف می گوید از عشقهای مجازی جداست هر چند که آن هم در نوع خود با ارزش است. زیرا مزیت عمده ی عشق انسانی و مجازی آنست که موجب تزکیه نفس و دوری از خودخواهی و منیت در انسان می شود بطوریکه عاشق دیگری را بر خود مقدم می دارد و در راه معشوق فداکاری و ایثار می کند. لایب نیتس حکیم آلمانی (۱۷۱۶-۱۶۴۶) در تعریف این نوع عشق گفته است: "تمتع بردن از سعادت غیرست و اینکه انسان سعادت دیگر کس را بر سعادت خویش شمرد". بدین گونه بر خلاف عشق حیوانی که جز خودپرستی و ارضا نفس هدف دیگری ندارد، عشق در این مقام به غیر پرستی می انجامد. از همین روست که صوفیه حتی همین مرتبه از عشق را هم مایه ی کمال خوانده اند و مثل بسیاری از ظرفا دیگر تجربه ی عشق و آشنایی با عوالم آن را شرط انسانیت واقعی دانسته اند (کامیاب، ۱۳۷۸).

گر خون جگر گریه کند عاشق شهوت آن دانش که حیضش ز ره دیده روان است (دهلوی، غزل: ۱۳۶)

در اهل شهوت، خسرو، مجوی عشق که عقل چو هست ذوق مگس گرد انگبین گردد (دهلوی، غزل: ۹۳۱)

به عقیده عارفان، با توجه به این که عالم چیزی جز ظاهر و مظهر و چیزی جز متجلی و تجلیات نیست و خداوند تبارک و تعالی موجود حقیقی و بقیه نمود و از شوون وجودی او هستند و با توجه به این که عشق در تمام عالم سربان دارد، در جهان بیش از یک عاشق و یک معشوق حقیقی وجود ندارد و آن حضرت حق جلّ و علا است. (کریمیان صیقلانی، ۱۳۸۲: ۴۶). در تمام مکتبهای عرفانی از جمله عرفان اسلامی، عشق اساسی ترین و مهمترین مسأله محسوب می شود و در اصطلاح تصوف و عرفان، اساس و بنیاد هستی بر عشق نهاده شده و محبت پایه و اساس زندگی و بقا موجودات عالم را موجب می شود و جنبش و حرکت زمین و آسمان و همه ی موجودات به وجود عشق وابسته است.

جز با خط تو عشق نبازند عاشقان در خط دیگران رقم عاشقانه نیست (دهلوی، غزل: ۲۸۹)

عشاق پیش ما دو جهان می کشند، لیک این پیشکش چه در خور عز و جلال ماست

آن عاشقی که گشت گم اندر خیال او / او خود نماند، وانکه بود هم خیال ماست (دهلوی، غزل: ۳۰۶)

عارفان عقل را ابتدا و عشق را انتهای وصل به خدا می دانند. به طوری که انسان عاقل ابتدا راه و مسیر الهی و محبوب واقعی را با کمک عقل پیدا می کند و بعد از آن دیگر مجالی برای عقل نمی ماند و کار بیشتری از آن بر نمی آید چون در این وادی نامحرم است.

عشق در هر دلی فرو ناید / زانکه هر سینه نیست محرم راز (دهلوی، غزل: ۱۱۳۰)

خسروا، با جان و دل هم قصه جانان مگوی / زانکه نتوان گفت با نامحرمان اسرار عشق (دهلوی، غزل: ۱۲۱۴)

من مسکین غلام عشقم، ای عقل، از سرم بگذر / که این سلطان ترا در کار خود محرم نمی بیند (دهلوی، غزل: ۴۵۶)

عقل در این راه فقط نقش راهنماست و عارف با شهودهایی که از جانب معشوق به دلش راه می یابد، مسیر را پیدا می کند. پس عشق، نقطه‌ی مقابل عقل است؛ یعنی زمانی که عقل حاکم بر رفتار و کردار شخص باشد، عشق به ناچار باید سکوت کند و جایی که پای عشق باز شود عقل رخت برمی بندد. مولوی درباره عقل آرائی متین و بکر و بی سابقه دارد. عقل را دو گونه می داند: یکی جزوی یا تحصیلی یا مکسبی که لوح حافظ است و گرفتار وهم و ظن و دیگر عقل موهوبی یا ایمانی یا نورانی که لوح محفوظ و بخشش یزدان و چشمه آن در میان جان است. مقابله عقل و عشق همانا مقابله دونگرش یا دوجریان نیرومند در تاریخ اندیشه بشر است. یکی فلسفه یا حکمت عقلی، استدلالی، مشائی که نسبتش به ارسطو می رسد؛ و دیگری فلسفه یا حکمت عاشقانه، شهودی، اشراقی که نسب از افلاطون دارد. «(خرمشاهی، ۱۳۷۵: ۶۹۲ و ۶۹۰). اینک ابیاتی را که امیر خسرو دهلوی در آن به طور مستقیم بر ناتوانی عقل در برابر عشق اشاره می کند، را برای نمونه می آوریم:

عقل اگر گوید که عشق از سر بنه، معذور دار / دور کن از سر، ز هم عقل خیال اندیش را (دهلوی، غزل: ۹۶)

ملامت می کند ما را خرد در عشق ورزیدن / دل عاشق کجا قول خود را معتبر گیرد؟ (دهلوی، غزل: ۴۴۵)

بر عقل خویش تکیه مکن پیش عشق، از آنک / دزدی ست کو نخست سر پاسبان برد (دهلوی، غزل: ۸۶۴)

وق تو شهنه ایست که سلطان عقل را / موی جبین گرفته به چاوشی آورد (دهلوی، غزل: ۸۶۶)

ای عقل، بگذر از سر خسرو که مر ترا / در کار اهل عشق کفایت نمی رسد (دهلوی، غزل: ۸۷۶)

عشق در سر فتاد و عقل برفت / کاین دو در یک مکان نمی گنجد (دهلوی، غزل: ۹۸۵)

ابن سینا عشق را در مراتب گوناگون هستی از ضعیف ترین درجه تا قوی ترین مرتبه آن، یعنی واجب الوجود جاری دانسته است؛ عشق در هریک از این مراتب از درجات گوناگونی برخوردار است. به نظر وی راز بقا و تکامل در عشق است. علاوه بر این او با استمداد از ذوق عرفانی و روش فیلسوفانه به اثبات اتحاد عشق و عاشق و معشوق پرداخته و توانسته است تسلط عشق را

در پهنه وسیع جهان مدلل دارد. (نعمت الهی: ۱۳۹۰). امیر خسرو نیز عقیده دارد که بدون عشق زندگی معنا و مفهومی ندارد و پوچ و بی ارزش است:

مردمان گویند خسرو چونی از سرکو ب عشق چون بود، گویی که آن با زخم چوگان چو گرفت (دهلوی، غزل: ۱۸۷)
ناخوش آن وقتی که بر زنده دلان بی عشق رفت ضایع آن روزی که برمستان به هشیاری گذشت (دهلوی، غزل: ۱۹۵)
خسرو از عشق زید نه به طبع عنصر عشاق مگر پنجم است (دهلوی، غزل: ۳۵۰)

شیخ احمدغزالی عارف بزرگ قرن پنجم و ششم هجری در اثر منشور عرفانی؛ یعنی، «السوانح فی العشق» در مورد ناتوانی عقول جزوی از ادراک حقیقت روح و عشق می‌گوید: «عقول را دیده بر بسته اند از ادراک ماهیت و حقیقت روح و روح صدف عشق است پس چون به صدف علم را راه نیست به جوهر مکنون که در آن صدف است چگونه راه بود...» (غزالی و باخرزی، ۱۳۸۵: ۶۲). امیر خسرو نیز این عقیده را دارد و از آنجا که عقل و عشق از نظر او دو مقوله‌ی متفاوت و مجزا و در اغلب موارد متضاد هم هستند، وجود آنها با هم محال است. او در اشعارش اینگونه بیان می‌کند که وقتی عشق می‌آید ابتدا مانند دزدی که به سراغ نگاهبان می‌رود، عقل را از بین می‌برد:

عشق آمد و گردن خرد زد دزد آمد و سر ز پاسبان برد (دهلوی، غزل: ۵۸۱)
مجو آخر تو هشیاری ز خسرو که عشق و عقل را دیرینه کینی ست (دهلوی، غزل: ۱۶۰)
ای عقل، برو، ز ما که نتوان زین میکده که هوشیار برخاست (دهلوی، غزل: ۱۷۰)
عقل بیرون شد ز من، پرسیدمش کین چیست، گفت ما که هوشیاریم با دیوانه نتوان خو گرفت (دهلوی، غزل: ۱۸۷)
عشق آمد و عقل رخت بر بست این هم ز کمال کاردانیست (دهلوی، غزل: ۱۸۰)

علاوه بر این امیر خسرو عقل را در پاره‌ای از موارد فتنه انگیز، حيله گر و متظاهر می‌داند که باید از این بلا حذر کرد و هر چه زودتر از آن خلاص شد:

برقع برافکن، ای پری، حسن بلا انگیز را تا کلک صورت بشکنند این عقل رنگ آمیز را (دهلوی، غزل: ۶۶)
سر دیوانگی را مزده ده، ای سنگ بدنامی که باز آن فتنه بهر عقل دوراندیش می‌آید (دهلوی، غزل: ۴۱۵)
آخرم جرعه ای ببخش از لب از این عقل حيله گر برهیم (دیوان، غزل: ۴۷۷)
در ده شراب شادی از آن رو که عقل رفت دانی که از کدام بلا باز رسته ایم؟ (دهلوی، غزل: ۱۴۰۱)
آخرم جرعه ای ببخش از لب تا ازین عقل حيله گر برهیم (دهلوی، غزل: ۱۴۷۰)

به کوی عقل مرو، گر به عشوه بردی راه وگر ز عقل گذشتی، بگوی بسم الله

جان در برابر عشق

از نظر عرفا وقتی عقل که سلطان وجود انسان است در برابر نیروی قدرتمند عشق به زانو می افتد، پس جان چه ارزشی دارد؟ امیرخسرو معتقد است اگر متاع عقل و جان و دل برای روز مبادا نگهداشته شده است، چه روزی واجب تر از امروز و چه چیزی بهتر از عشق است که آنها را فدا کرد؟ برای رسیدن به وصال محبوب اولین گام گذشتن از خود است نمونه‌ی بارز این از خود گذشتن حسین بن منصور حلاج، عارف مشهور ایرانی است که جان خود را نثار عشق الهی کرد و البته که عشق ارزش بیشتر و بالاتری از آنها دارد و ای کاش صد جان در اختیار عاشق بود تا همه را قربانی عشق می‌کرد، زیرا جان در مقابل عشق حقیقی ارزشی ندارد. کسی که راه پر بیم عشق را انتخاب می‌کند باید از جان دست بشوید و انتظار سلامتی نداشته باشد. عاشق نه تنها در حین گذشتن از جان خود غمگین نیست، بلکه بسی خوشحال است که این حجاب را از میان برداشته و متاع گرانبها تری در ازای آن گرفته است:

اندر آن مجلس که خود را زنده سوزند اهل عشق ای بسا مرد خدا کو کمتر از هندوزنی ست

عندلیبان را غذای روح باشد بوی گل مرغ دشت است آن که عاشق برجو و بر ارزنی ست (دهلوی، غزل: ۲۰۶)

نیست آن مردانگی کاندرا غزا کافر کشی در صف عشاق خود را کشتن از مردانگی ست

خسروا، سلطان عشق، ارمی کشد، یاری مخواه زانکه معزول است عقل و صبر بی پروانگی ست (دهلوی، غزل: ۲۱۱)

عشق بنشست به جان، خانه دل کرد خراب که من سوخته را بر سر این سودا داشت؟ (دهلوی، غزل: ۲۳۰)

هر عاشقی که ترسد از طعنه و ملامت دعوی عشق بازی بر وی بود غرامت

عاشق که پاره دامن در کوچه ها نیفتد گو گرد پا در آور دامن استقامت

در عشق کز سلامت جان بر لب آمد اکنون من خیر باد کردم تو دیرمان سلامت (دهلوی، غزل: ۳۸۸)

پند پذیری در عشق

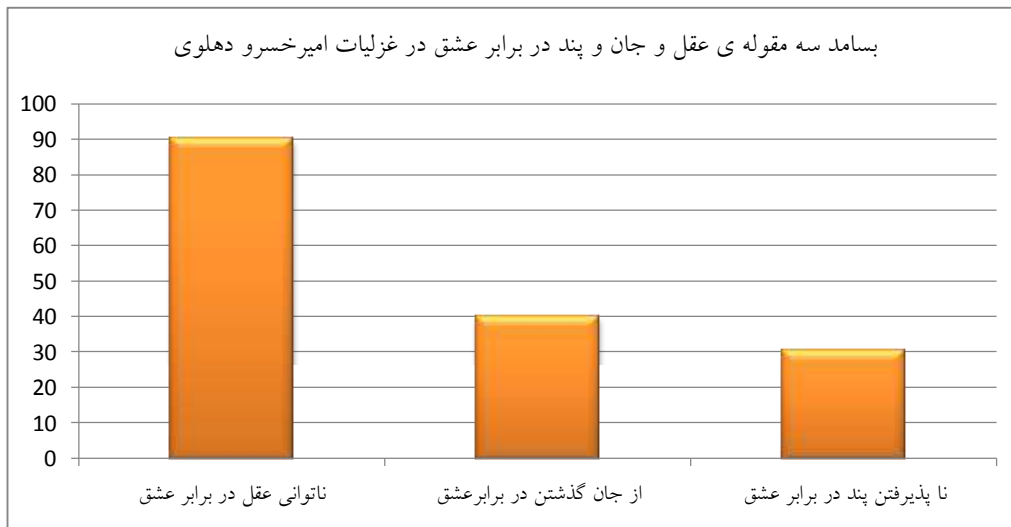
عاشق در مقابله با عشق، عقل را کنار می‌گذارد و به وادی معرفت الهی پا می‌نهد. در این مرحله جان را فدا می‌کند و دگر خود را نمی‌بیند، هر چه هست معشوق است. او در خود این توانایی را می‌بیند که به هر کاری انجام دهد که به وصال محبوب دست یابد. عزمی راسخ دارد و بر تصمیم خود مصمم. در این بین دشمنانی از روی حسد برای جلوگیری از رسیدن او به مقصودش، یا او را ملامت می‌کند یا برای منصرف کردنش از در دوستی وارد می‌شوند و او را پند می‌دهند. گاهی نیز ممکن است این پند از جانب دوستان و برای دلسوزی باشد. این پرسش پیش می‌آید که آیا انسان عاشق با این پند و اندرزها می‌تواند از نیل به هدف خود وصال محبوبش منصرف شود یا فشاری او مانع از شنیدن می‌شود؟ امیرخسرو به صراحت به این پرسش ما پاسخ می‌گوید. وی در ابیاتی ناب به زیبایی این پندها را رد می‌کند و دلیل‌هایش برای مخاطب می‌تواند قانع کننده باشد و نظرش این است که پندگو خود در عالم بی‌خبری است و از عشق چیزی نمی‌داند، وگرنه کار بیهوده انجام نمی‌داد و نمک به زخم

عاشق نمی‌زد و او را از این که هست سوخته تر نمی‌کرد. دلیل او این است که کسی می‌تواند نصیحت را بپذیرد که با عقل پیش رود ولی عاشق در اولی گذرگاه برای رسیدن به معشوق از عقل گذشته است:

ای دوست، عشق چون همه چشم است و گوش نیست چه جای پند خسرو شوریده رای را (دهلوی، غزل: ۴۱)

بزن سنگ، ای ملامت گو، ز هر سو که ما را چشمهای عقل پیش است (دهلوی، غزل: ۱۵۹)

زاهدا، تعویذ خود ضایع مکن بر من، از آنک عشق من ضایع نخواهد شد که دیو خانگی ست



نتیجه گیری

به طور کلی عاقل واقعی کسی است که با استفاده از استدلال و برهان می‌تواند مسیر درست را در زندگی پیدا کند، در کنار مردمان این دنیا به نیک بختی و نیک فرجامی دست یابد و در پیشگاه خدا نیز به سعادت برسد، اما عاشق کسی است که به واسطه‌ی احساسات و عواطفش چیزی یا کسی را بیش از حالت عادی بخواهد و برای رسیدن به آن از همه چیز حتی وجود خود بگذرد و سعادت را در گرو نیل به معشوق ببیند. از آنجا معشوق حقیقی خدا است، عرفا نهایت کمال عشق را، عشق به معبود و خدای یکتا می‌دانند. امیرخسرو دهلوی شاعر پارسی گوی هندی تبار از جمله عرفایی است که مرکب عقل را در رسیدن به تک سوار عشق لنگ می‌داند و گذشتن از عقل را جز کارهای اساسی و اولیه برای رسیدن به وصال می‌داند. وی برای عقل را نه تنها کافی نمی‌داند بلکه بی ارزش و کم بها و گاهی حيله گر و فتنه انگیز وصف می‌کند و بر این عقیده است که در عرفان سنجش عقل مانند پر مگسی ناچیز و گذر از آن را واجب است. امیر خسرو برای رسیدن به وصال نه عقل بلکه جان را نیز فدایی می‌داند و بر این است که باید این مانع و حجاب برداشته شود تا بین عاشق و معشوق نامحرمی نباشد، گویی جان با فدا شدن در برابر عشق ارزش می‌گیرد. در این بین که عاشق در راه رسیدن به مقصود خود می‌کوشد، پند اطرافیان مبنی بر منع از عشق هیچ اثری بر اراده‌ی او ندارد و بلکه او را مشتاق تر می‌کند. بنابراین پندگویان باید مراقب باشند که با این کار با عاشق دشمن می‌شوند و شاید ناخواسته بر آتش عشق او می‌دمند و عشق شعله ور تر و عاشق سوخته تر می‌گردد.

منابع

۱. انصاری نسب، زهرا. ۱۳۹۱/۷/۱۸، عاقل ترین مردم کیست؟. بخش اعتقادات شیعه، تبیان
۲. پور جوادی، نصرالله. ۱۳۸۵ (پژوهشهای عرفانی جستجو در منابع کهن). تهران. نشر نی.
۳. پورافشار، سیاوش. بررسی زندگی و آثار امیر خسرو دهلوی امیر خسرو دهلوی. ۹۰/۷/۱۲
۴. توحیدیان، رجب. اوصاف عقل در تقابل با عشق و جنون در دیوان صائب تبریزی و دیگر عرفا. بی تا
۵. الخانجی، محمد امین. رساله فی المعانی العقل. مصر. مطبعه السعاده. ۱۹۰۷ م.
۶. خرّمشاهی. قوام الدین، کشف الایات. انتشارات ناهید. تهران. تابستان. ۱۳۷۵
۷. دهلوی، امیر خسرو. دیوان اشعار. گنجور. بی تا
۸. دهلوی، امیر خسرو. دیوان کامل. نفیسی، سعید. به کوشش: م. درویش. انتشارات جاویدان. چاپخانه سعدی ۱۳۶۱.
۹. شکیبا، پروین. شعر فارسی از آغاز تا امروز. تهران. هیرمند. ۱۳۷۰
۱۰. غزالی، احمد، باخرزی، سیف الدین، دورساله عرفانی در عشق. کوشش ایرج افشار. تهران. فرهنگ ایران زمین. ۱۳۵۹
۱۱. کامیاب تالشی، نصرت اله. عشق در عرفان اسلامی. دارالتقلین قم. چاپ دوم. ۱۳۷۸
۱۲. کریمیان صیقلانی، علی. سیره عشق‌بازان. قم. مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ه) چاپ دوم، ۱۳۸۲
۱۳. مطهری، مرتضی. انسان کامل. انتشارات کمیته انقلاب اسلامی. ۱۳۵۷
۱۴. نعمت‌اللهی، اکرم. فلسفه عشق از دیدگاه ابن سینا. بخش ادبیات تبیان. ۱۳۹۰/۱۰/۷.
۱۵. نوری، حسین بن محمدتقی. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل. قم: موسسه آل‌البیت (ع). ۱۳۶۸.
۱۶. نیک‌اندیش، یونس. عشق حقیقی از دیدگاه عارفان. بی تا